

# سپهر

صدور فرمان خروج رسمی واحدهای رزمی ارتش ایالات متحد از عراق در زمینه‌های متفاوت بازتاب یافت. گروهی از مخالفان باراک اوباما در ساختار حاکمیت او را به عقب‌نشینی در برابر تندروهای اسلامگرا متهم کردند، و برخی دیگر، که از طرفداران رئیس‌جمهور فعلی آمریکا می‌باید تلقی شوند، در مسیری کاملاً متخالف زبان به مجیزگوئی و



در عراق باقی مانده‌اند، و نمی‌توان خروج ارتش یانکی‌ها را به عنوان یک «رخداد» واقعی و خارج از تبلیغات رسانه‌ای به خورد خلق‌الله داد.

گذشته از حضور ۱۵ هزار نظامی آمریکایی در عراق، کشورهای کویت، قطر و بحرین نیز تحت اشغال ارتش‌های آمریکا و انگلستان هستند، و مهم‌ترین کشور عرب در خلیج فارس، یعنی عربستان سعودی عملاً توسط پایگاه‌های نظامی ایالات متحد اداره می‌شود. حال باید پرسید، در شرایطی که منطقه

تعریف از سیاست‌های «ضدجنگ» اواما گشودند. با این وجود، همانطور که ماه‌ها پیش در همین وبلاگ به تفصیل گفتیم، از یکسو این عقب‌نشینی در واقع سلب مسئولیت سیاسی و دیپلماتیک از کاخ سفید در قبال رخدادهای عراق است. و از سوی دیگر، ارتش ایالات متحد در ظاهر خاک عراق را ترک گفته. در عمل بیش از ۱۵ هزار تفنگ‌چی مسلح جهت آنچه «تأمین امنیت» دیپلمات‌های آمریکا در بغداد معرفی می‌شود،

تا مغز استخوان به اشغال نیروهای نظامی «انگلو ساکسون» درآمده، دلیل «دست دست» کردن کاخ سفید برای خروج «رسانه‌ای» نیروهای نظامی‌اش از عراق چه بوده؟ خلاصه کلام، طی سال‌های گذشته که نه صدام حسین بر اریکه قدرت تکیه زده بود، و نه حزب بعث بر علیه یانکی‌ها تبلیغات به راه می‌انداخت، ارتش ایالات متحد در عراق چه می‌کرد؟

پاسخ به این سؤال، اگر بخواهیم بر «تبلیغات جنگ» که مستقیماً از پنتاگون راهبری می‌شود تکیه داشته باشیم، بسیار ساده است: نبرد کاخ سفید با تروریسم! به عبارت ساده‌تر، ارتش ایالات متحد در عراق لنگر انداخته بود تا «تروریست‌ها» را دستگیر کرده و به مجازات برساند؛ این بود پایه و اساس تبلیغات کاخ سفید! ولی در عمل دیدیم که نه «تروریسم» طی اینمدت متوقف ماند، و نه اداره اطلاعات ارتش ایالات متحد، گروه‌ها و یا شبکه‌های مشخصی را تحت عنوان تروریست دستگیر، محاکمه و مجازات نمود. این «تروریست‌ها» هر که بودند، هنوز هم هستند، ناشناس‌اند، و به صراحت بگوئیم هیچکس هم مزاحم‌شان نمی‌شود.

ولی خارج از آنچه «بسامانی» تروریسم در عراق می‌خوانیم، واقعیات دیگری نیز وجود داشت: تلاش غرب جهت چپاول نفت، تثبیت «طرف‌های» وابسته به واشنگتن در رأس قدرت نظامی و امنیتی دست‌نشانده در عراق، و نهایت امر پایه‌ریزی شبکه‌های جاسوسی و خبرچینی در مناطق دورافتاده خاورمیانه که به صورت سنتی ایالات متحد در آن‌ها نفوذ چشم‌گیری نداشت. حال که اوپاما با دستپاچگی ارتش را بیرون کشانده، باید نتیجه بگیریم که اگر کاخ سفید از چپاول نفت عراق سیر نشده، حداقل چنین می‌پندارد که به اهداف استراتژیک خود رسیده.

با این وجود، ما در «خروج از عراق» جز قبول عقب‌نشینی مقطعی از جانب استراتژهای ایالات متحد در منطقه خلیج فارس هیچ نمی‌بینیم. و اگر آمریکا عقب می‌نشیند، مسلماً به این امید است که از طریق جاحالی دادن و «بی‌مسئولیتی» در برابر رخدادها، و با پیش انداختن

عوامل منطقه‌ای خود خواهد توانست امتیازاتی را که با صدها هزار تفنگچی نتوانست به دست آورد، از این طریق کسب کند. ولی در رأس این امتیازات اگر مسئله نفت و مسیر حرکت هیدروکربورها اهمیت فراوان دارد، آینده آنچه «جهان عرب» می‌خوانند نیز آنقدرها از چشم کاخ سفید دور نمانده. این همان آینده‌ای است که دولت اوپاما از طریق «آشوب‌سازی» در مصر، لیبی، یمن و نهایت امر در سوریه برای تحقق‌اش خیز برداشته. ولی به صراحت بگوئیم، اینجا را کاخ سفید با «خوش‌بینی» بیش از حد مورد «تجزیه و تحلیل» قرار داده؛ چرا که زمینه گسترش نفوذ ایالات متحد در منطقه به هیچ عنوان فراهم نیست.

نخستین معضل ایالات متحد همان حضور روسیه در منطقه می‌تواند تحلیل شود. البته در این مقطع نمی‌توان پای به بحث پیرامون چگونگی و ویژگی‌های «رشد» و شکل‌گیری «دمکراسی» در روسیه گذاشت؛ این مهم می‌باید در مطلب جداگانه‌ای مورد تحلیل قرار گیرد، ولی به صراحت می‌توان گفت که انتظارات ایالات متحد از تحولات اخیر روسیه به هیچ عنوان برآورده نشد. نه تنها «آشوب‌های» برخاسته از «انتخابات» در روسیه فرو نشسته، که روند زیر سؤال بردن حاکمیت از طریق فوت کردن در آستین «آشوب‌های خیابانی» به طور کلی تعطیل شده. روسیه به این ترتیب پای در مسیر ویژه‌ای گذارده؛ هر چند در تحلیل «دمکراتیک» از تحولات، نتوان این مسیر را یک «دمکراسی سیاسی» برآورد کرد.

از سوی دیگر، اهرم‌های سیاست‌گزاری غرب در روسیه یا در قلب حاکمیت محافل «پوتین - مدودف» فرسایش یافته، و یا به طور کلی از حاکمیت حذف شده. در نتیجه، شرایط کنونی به کرملین اجازه خواهد داد که همچنان در برابر فشارهای دیپلماتیک و نظامی غرب بایستد و با تکیه بر ساختارهای قدرتمند نظامی، سیاست مستقلی بر پایه منافع ملی در برابر مسائل منطقه‌ای اتخاذ کند. این همان «سیاست مستقل» بود که به دلیل جنجال پس از «انتخابات» به صراحت به خطر افتاده بود.

اگر همچنانکه بالاتر گفتیم، اهرم‌های سیاست‌گذاری کرملین در منطقه فعال و مؤثر باقی بماند، خارج از کشورهای اشغال شده افغانستان و عراق، منطقاً نقاط استراتژیک مورد نظر ایالات متحد جهت نفوذ در منطقه می‌باید در ایران و ترکیه جستجو شود. دلیل نیز روشن است. بر اساس «تحلیل غرب»، در هجمه «مالی-اقتصادی» کرملین به سوی آب‌های گرم، ترکیه و ایران، همسایگان جنوبی روسیه سد «نفوذناپذیر» به شمار می‌روند.

ولی این سد ظاهراً نفوذناپذیر ترک برداشته. نخست اینکه، ترکیه به عنوان عضو رسمی پیمان نظامی «آتلانتیک شمالی»، در برابر دو مشکل اساسی قرار گرفته. چرا که دولت اسلامگرای این کشور، به دلیل تعهدات بین‌المللی و «علنی»، قادر نیست در جذب اسلامگرایی‌های منطقه‌ای نقش مرکزیت نظری و عقیدتی ایفا کند. دلیل هم اینکه مهم‌ترین ویژگی «ظاهری» این نوع اسلامگرایان «ضدیت با غرب» معرفی شده؛ هر چند این داستان از پایه و اساس جز شوخی هیچ نبوده و نیست. در هر حال، آنکارا نمی‌تواند از حضور ۵۰۰ هزار نظامی ترک و خارجی وابسته به ارتش ناتو در ترکیه «فاکتور» گرفته، و بساط «غرب‌ستیزی» به راه اندازد. در ثانی، مشکل دیگری نیز هست؛ اسلامگرایی در ترکیه پای در سیر قهقرایی گذاشته و در سرایش فروپاشی افتاده. چگونه می‌توان در یک کشور با حفظ یک دموکراسی «حداقلی»، برای مشتی ملاجماعت و بچه‌آخوند حاکمیت «ابدمدت» تأمین کرد؟ می‌بینیم که جهت دستیابی به این هدف، کاخ سفید نیازمند تحکیم پایه‌های یک فاشیسم دینی در ایران شد، و تردیدی نیست که صحنه‌پردازهای «دمکراتیک-اسلامی» واشنگتن در ترکیه بزودی از سکه خواهد افتاد. دقیقاً به همین دلیل است که بلندگوهای سازمان سیا به زبان‌های فارسی، ترکی و عربی زوزه و عربده بر علیه «حکومت دینی» سر داده‌اند؛ حکومتی که معبود کاخ سفید بود و با تغییر شرایط استراتژیک می‌رود تا قاتل جان‌اش در منطقه شود.

بازتاب این معضل در جامعه ایران نیز قابل بررسی است. پروژه جمکرانی‌ها برای «انتخابات» روشن است؛ این پروژه از چند لایه مشخص تشکیل شده. در نخستین لایه عملیات محیرالعقول «مقام معظم» و لات و اوباش بیت‌رهبری را شاهدیم. اینان به عادت

معمول با تکیه بر مزخرفات و شعارهای پوچ و غیرحقوقی بر علیه ملت ایران و حقوق اجتماعی و انسانی ایرانیان جبهه باز کرده‌اند. در وقوق صاحب‌هائی که منبعث از «مقام معظم» می‌باید تحلیل شود، واژگانی از قماش «حق»، «عدالت»، «استکبارستیزی»، و ... که در زبان توحش دین و نزد سوسمارخواران صدر اسلام، مفهومی جز سرکوب مردمان و پایمال کردن حقوق انسان جهت گسترش نوعی «عدالت صحرایی» نداشته، پیوسته تکرار و باز تکرار می‌شود. اراذل و اوباش نخستین و مهمترین «پیام» سیاسی آمریکا را با توسل به رادیو و تلویزیون «مصادره شده»، به ملت ایران می‌رسانند: مسیر حکومت اسلامی همان خواهد بود که روز ۲۲ بهمن سال ۵۷ توسط ارتش کودتاچی شاهنشاهی به شخص خمینی و لات‌ولوت‌های «تهضت عاظادی» و لشوش حوزه و بازار دیکته شده. مسیری که بر اساس آن جفنگیاتی از قماش «نبرد با آمریکا» و «ضدیت با غرب» و غیره در رأس سیاست‌های حکومت اسلامی قرار خواهد گرفت. باید اذعان داشت، برای دولتی که نان واشنگتن را سق می‌زند، و توپ و تفنگ و فشنگ ایادی‌اش را از طرف‌های اسرائیلی آمریکا تحویل می‌گیرد، این شکرخوری‌ها واقعا مضحک و خنده‌دار شده.

ولی اگر «مقام معظم» و لات‌های بیت‌رهبری در مواضع «صدرانقلاب» چادر زده‌اند، اربابان دوران‌دیش اینان فکر روزهای سخت‌تری را کرده‌اند! به همین دلیل و در چارچوب همین «آینده‌نگری‌ها» است که اوباشی از قماش کروبی، موسوی، خاتمی و ... با این «انتخابات» به مخالفت برخاسته‌اند! هدف این معرکه کاملاً روشن است؛ اگر تیر اول که از شست مقام معظم می‌جهد بر هدف اصابت نکند، کمان و تیرهای باقیمانده را عموسام در کف موسوی و کروبی، یعنی همپالکی‌های جنایتکار همین علی خامنه‌ای خواهد گذاشت. باشد که اینبار تیرش به هدف، که همان قلب ملت ایران باشد اصابت کند.

با اینهمه، همانطور که گفتیم مسئله عموسام در ایران و ترکیه بیش از این‌ها بیخ پیدا کرده، و به همین دلیل شاهد فوت کردن شبکه‌های خبرسازی یانکی‌ها و لندن‌ها در آستین رضا پهلوی بودیم. این فرد

که طی سالیان دراز عملاً جز دنباله‌روی از آشوب‌سازی‌های غرب در ایران هیچ کاری انجام نداده، به یک‌باره در بوق‌های تبلیغاتی سازمان سیا تبدیل به «ستاره» دموکراسی ایران می‌شود، و با ادبیاتی دبستانی جهت ایجاد «اجماع» پیرامون اهداف دموکراتیک قد علم می‌کند.

ولی رضا پهلوی اشکال عمده‌ای دارد؛ ایشان اصولاً نمی‌دانند که دموکراسی سیاسی چیست، و در میان «انواع» رنگارنگ همنشین‌ها و مشاورانی که برای خود برگزیده‌اند، یک «دمکرات» هم نمی‌توان یافت. در نتیجه، ادبیات اعلیحضرت، هم دبستانی است و هم فاشیست و ضددموکراتیک. سربسته بگوئیم، اگر از اهدافی حمایت می‌کنیم، بهتر است نخست در باره چند و چون «نظری»، «تاریخی» و ابعاد متفاوت اجتماعی و فرهنگی آن کسب اطلاع کرده باشیم. این ویژگی نزد رضا پهلوی اصولاً وجود ندارد، و مشکل می‌توان فردی را به عنوان «ناجی دموکراسی» پذیرفت که با ابعاد حقوقی «انسان‌محوری» بیگانه است.

خلاصه کلام، می‌بینیم که در تقابل با منافع ملی ایرانیان سه لایه سیاست‌گزاری غرب در کشور فعال شده. سه صورتک استعماری: اصولگرایی از نوع «مقام معظم»، اصلاح‌طلبی از نوع «جنبش سبز» و لات‌های «خط‌امام»؛ و نهایت امر «دموکراسی»، ویراست امثال ثابتی و ارتشبد نصیری! بله، هر چند بازیگران این سه لایه در ظاهر و در شعار «متفاوت» می‌نمایند، آنقدرها با یکدیگر بیگانه نیستند. خادمان یک بارگاه‌اند، و همانطور که تجربیات قرن معاصر نشان داده در امر مقدس «نان قرض» دادن به یکدیگر به هیچ عنوان کوتاهی نخواهند کرد. حتی اگر کارد بر مغز استخوان یکدیگر بسایند، به فرمان «ارباب» گوش فراخواهند داد و میدان را برای طرفی که ارباب مشخص کند «خالی» می‌کنند. جاخالی آخوندیسم برای رضامیرپنج و جاخالی محمدرضا پهلوی برای آخوندک‌ها را شاهد بودیم، حال باید دید در این بزنگاه کدام طرف می‌خواهد برای آن یکی «نان و آب» تأمین کند.

با این وجود، تکرار تجربیات تاریخی امکان‌پذیر نیست، هر چند خواست ایالات متحد در این مسیر غیرممکن متحول شود. به استنباط ما نقش‌های تعیین شده از جانب استعمار غرب برای لات‌ولوت‌ها همه «نقش بر آب» است، چرا که استراتژی منطقه‌ای به طور کلی تغییر یافته، و حضرات علیرغم برخورداری از حمایت‌های محفلی و سیاسی مجبور خواهند شد، هم ارتباط اندام‌وار خود را با یکدیگر «علنی» کنند، و هم در برابر افکار عمومی، در فضائی خارج از درگیری خیابانی «مسئولیت» سیاسی بپذیرند. و به صراحت بگوئیم، مسئولیت سیاسی همان است که این جماعت برای فرار از آن پشت ارباب‌شان سنگر گرفته‌اند. با توجه به شرایط فعلی، «انتخابات» جمکران نه تعیین‌کننده خواهد بود و نه «سرنوشت‌ساز». چه بهتر که ملت ایران نه در هماهنگی با اصلاح‌طلب و سلطنت‌طلب که در ارتباط با مطالبات انسانی و دیرینه خود این نمایش مهوع و ضدانسانی را از پایه و اساس تحریم کرده، صحنه را به آدمک‌هائی واگذارد که برای چند روز «قدرت‌طلبی» به گدائی و دریوزگی به بارگاه مقام معظم و اصولگرایی روی آورده‌اند. حساب اینان، و دوستان مخالف‌نمای‌شان روشن‌تر از آن است که بتوانند آینده یک ملت را رقم زنند.